



## ولایت فقیه و خلافت اخوان المسلمین: بررسی تطبیقی و پیامدهای انقلاب ایران و مصر

علی شیاری<sup>۱</sup>، حمیدرضا اکبری مرند<sup>۲</sup>

### چکیده:

انقلاب اسلامی ایران با رهبری دینی و اتکای گسترده بر مشارکت مردمی، شکل جدیدی از حکومت دینی را به نمایش گذاشت که در سطح منطقه الهام بخش بسیاری از جنبش‌های اسلامی شد. از میان آن‌ها، اخوان المسلمین مصر بیش از دیگران به بازخوانی تجربه ایرانی پرداخته و تلاش کرده الگوی حکومت اسلامی خویش را در پرتو این تحولات بازتعریف کند. اخوان المسلمین خواستار تحقق حاکمیت اسلام در قالب خلافت است که در آن مشروعیت حاکم تابع بیعت مردم بوده اما عملکردش صرفاً در چارچوب اجرای شریعت محدود می‌شود. پژوهش حاضر بدنبال بررسی تطبیقی میان دو انقلاب است. نظریه ولایت فقیه، با ترکیب مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی و برخورداری از ساختار نهادی منسجم، توانسته مدل پایدارتری از حکومت اسلامی ارائه دهد. در حالیکه نظریه خلافت در اندیشه اخوان المسلمین، مشروعیت مبتنی بر بیعت بوده و فاقد مکانیسم‌های نظارتی و اجرایی متناسب با دولت مدرن می‌باشد به همین دلیل در مواجهه با ساختار قدرت مصر و الزامات حکمرانی پایدار ناتوان بوده است. از سوی دیگر علیرغم اینکه انقلاب ایران فرصت‌هایی برای بازتعریف گفتمان اسلام‌گرایی اهل سنت ایجاد کرده اما ملاحظات امنیتی و ژئوپلیتیکی در مصر مانع تثبیت حکومت اخوان شد. این پژوهش با رویکرد تحلیلی-تطبیقی و با استفاده از اسناد کتابخانه‌ای، شباهت‌ها و تفاوت‌های دو تجربه را از منظر مشروعیت، ساختار قدرت و نقش ملت بررسی می‌کند.

**واژگان اصلی:** انقلاب اسلامی ایران، اخوان المسلمین مصر، ولایت مطلقه فقیه، خلافت اسلامی.

۱. استادیار گروه آموزشی علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران (نویسنده مسئول)

## مقدمه

تاریخ قرن بیستم به ویژه خاور میانه، صحنه کشمکش و رقابت میان تحولات سکولار و تلاش برای احیای هویت دینی بوده است. در میانه این کشمکش ها بود که دو رویداد سیاسی، باعث تغییر در نگرش به خاور میانه شده و تأثیراتی در این منطقه بنا نهادند که یکی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ و دومی جنبش های اسلامی موسوم به بیداری اسلامی، به‌ویژه انقلاب ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ در مصر بود که منجر به قدرت رسیدن اخوان المسلمین در مصر شد. انقلاب اسلامی ایران نخستین بار توانست در دوران مدرن، یک حکومت مبتنی بر ایدئولوژی دینی را تثبیت کند. این رویداد از طرفی منجر به تغییر ساختار ژئوپلیتیک منطقه شد و از طرف دیگر مفهوم «اسلام سیاسی» را به عنوان یک نیروی قدرتمند در عرصه جهانی معرفی کرد. تحولات صورت گرفته و انقلاب اسلامی در ایران، منجر به خیزش های مردمی در سرتاسر جهان اسلام علیه بی عدالتی و استبداد حاکم گردید. در این میان مصر به دلیل مرکزیت در جهان عرب و مهم تر از همه، حضور ریشه دار و تاریخی اخوان المسلمین، نقش بسزایی در تحولات و بیداری ایفا نمود چراکه اخوان المسلمین بعنوان متشکل ترین و با سابقه ترین جنبش اسلامی اهل سنت زودتر از انقلاب اسلامی ایران، هدف محوری خود را برپایی حکومت اسلامی بر پایه شریعت اسلامی تعریف کرده بود.

اخوان المسلمین مصر در مقایسه با انقلاب های بیداری اسلامی بیش از آن که از الگوی مشارکت سیاسی الهام بگیرد، از تجربه بسیج مردمی انقلاب ایران بهره برده است. با این حال، بین این دو تفاوت هایی میان استمرار و تثبیت حکومت اسلامی در ایران و ناکامی اخوان المسلمین در مصر وجود دارد که انجام یک تحلیل تطبیقی برای یافتن دلایل موفقیت و عدم موفقیت این دو حرکت مهم را ضروری می کند.

این مقاله با هدف بررسی تطبیقی و یافتن شباهت های میان انقلاب ایران و مصر با رویکرد تحلیلی-تطبیقی می باشد و سعی خواهد شد شباهت ها و تفاوت های دو تجربه مهم را از منظر مشروعیت، ساختار قدرت و نقش ملت بررسی نماید.

## روش پژوهش

این مقاله از روش کیفی تحلیلی-تطبیقی با منطق «مقایسه ساخت یافته و متمرکز» بهره می گیرد و برای تقویت تبیین علی، به طور تکمیلی از «ردیابی فرایند» استفاده می کند. واحد تحلیل پژوهش

«الگوی مشروعیت و نهادسازی اسلام‌گرایانه در نظم پس از انقلاب» است که در دو مورد ایران و مصر بررسی می‌شود. تحلیل به صورت هم‌زمان در سه سطح انجام می‌گیرد: سطح نظری-گفتمانی (مبانی مشروعیت و جایگاه ملت)، سطح نهادی-سیاسی (طراحی نهادهای تصمیم‌گیری، نظارت و حل تعارض) و سطح پیامدی (پایداری یا ناپایداری نظم و دولت اسلام‌گرا در دوره گذار). قلمرو مکانی پژوهش ایران و مصر و قلمرو زمانی، دوره نهادسازی و گذار در هر دو کشور است؛ به گونه‌ای که برای ایران عمدتاً سال‌های ۱۳۵۷ تا حدود ۱۳۶۰ و برای مصر سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳ در نظر گرفته شده است. منطق انتخاب موارد بر پایه شباهت نسبی در بسیج اسلام سیاسی همراه با پیامدهای متفاوت صورت گرفته تا نقش تفاوت‌های نظری، نهادی و ساختاری در تبیین این پیامدها روشن شود.

چارچوب عملیاتی مقایسه بر اساس پنج بُعد ثابت با شاخص‌های مشاهده‌پذیر طراحی شده است: (۱) مبانی مشروعیت و جایگاه ملت؛ (۲) طراحی نهادی و سازوکارهای کنترل و نظارت؛ (۳) انعطاف‌پذیری حکمرانی و ظرفیت تصمیم‌گیری در شرایط بحران؛ (۴) رابطه دولت جدید با ساختار قدرت سخت؛ و (۵) الگوی ائتلاف‌سازی و مدیریت شکاف‌های اجتماعی و سیاسی. داده‌ها به صورت اسنادی و کتابخانه‌ای از منابع دست‌اول و دست‌دوم گردآوری شده‌اند. منابع دست‌اول شامل متون قانونی، اسناد رسمی، بیانیه‌ها و مواضع رهبران سیاسی در دو کشور است و منابع دست‌دوم را آثار دانشگاهی داوری‌شده درباره اسلام سیاسی، نهادسازی، نقش ارتش و دولت عمیق و اقتصاد سیاسی دوره گذار تشکیل می‌دهند. تحلیل داده‌ها از طریق کدگذاری کیفی، تحلیل محتوای اسناد، تدوین روایت ردیابی فرایند برای هر مورد و در نهایت مقایسه میان‌موردی همراه با سنجش تبیین‌های رقیب انجام می‌شود. برای افزایش اعتبار پژوهش، مفاهیم کلیدی به طور دقیق تعریف و هم‌سطح شده، مسیر تحلیل ثبت و محدودیت‌های پژوهش به صراحت بیان شده است.

### چارچوب نظری

برای توضیح چرایی تفاوت سرنوشت انقلاب ایران (محور: ولایت فقیه) و تحولات مصر (محور: گفتمان اخوان و بازگشت به خلافت) ضروری است دو عرصه را کنار هم قرار دهیم: «نهادگرایی تاریخی» به عنوان قاب کلی تحلیل دولت‌سازی و «مبانی روش‌شناختی فقه سیاسی» به عنوان منبع هنجاری و عملی که گزینه‌های نخبگان را در لحظات سازنده محدود یا گسترش می‌دهد. نهادگرایی تاریخی به ما می‌گوید که تصمیم‌های مشخصی در «لحظه سازنده» مسیرهای

بلندمدت را قفل می‌کند (Skocpol and Pierson, 2002: 693-721)؛ اما این تصمیم‌ها تنها وقتی معنای بالفعل می‌یابند که ایدئولوژی‌ها قابلیت ترجمه به قواعد و سازوکارهای نهادی را داشته باشند.

### ۱. محور نهادگرایی تاریخی: لحظه سازنده و وابستگی به مسیر

در این رویکرد، انقلاب صرفاً تغییر رژیم نیست بلکه دوره‌ای است که نخبگان با «گزینه‌های محدود و سرنوشت ساز» روبه‌رو می‌شوند و انتخاب‌های آنان، خطوط آینده نهادها را شکل می‌دهد (Skocpol and Pierson, 2002: 693-721). اسکاچ‌پل و هانتینگتون نشان داده‌اند که انقلاب‌ها معمولاً امکان ایجاد دولت‌های نیرومندتر و بوروکراتیک‌تر را فراهم می‌آورند (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۴۵۳ و اسکاچ‌پل، ۱۳۷۶). اما آیا هر انقلاب چنین مسیری را طی می‌کند؟ پاسخ این است که بستگی دارد به اینکه نخبگان انقلابی چه «منابع نهادی-ایدئولوژیک» در دست داشته‌اند و چگونه توانسته‌اند آنها را به رویه‌های سازمانی تبدیل کنند.

### ۲. فقه سیاسی به مثابه «منبع نهادی»

اینجا فقه سیاسی نباید به عنوان صرفِ گفتمان ایدئولوژیک دیده شود، بلکه به عنوان مجموعه‌ای از روش‌ها و قواعد استنباط که می‌تواند تبدیل به رویه‌ها و نهادهای عملی شود. به عبارت دیگر، فقه مانند «کتاب دستورالعمل» نیست؛ بلکه مجموعه‌ای از امکاناتِ روش‌شناختی است که نشان می‌دهد چه چیز قابل نهادینی شدن است و چه چیز نه. در قرائت شیعی، ظرفیتِ اجتهادِ باز و تمایل به نگرش سیستمی (ایزدهی، ۱۳۹۲: ۱۶۸-۱۶۹) امکان شکل‌گیری فقه حکومتی و نهادهای نظارتی-قضایی را فراهم می‌آورد؛ این یعنی فقه شیعی توانسته در برخی شرایط تبدیل به «ابزار نهادسازی» شود (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲: ۶۱۹). در مقابل، در برخی خوانش‌های سنتی اهل سنت، محدودیت‌های نص‌محور یا سلفی‌گرایانه و عدم وجود مکانیسم واحد نهادسازی، کار ترجمه گفتمان به نهاد را دشوارتر می‌سازد.

### ۳. مکانیزم عمل: از «ایده» تا «نهاد» تا «پایداری»

چارچوب پیشنهادی فرض می‌کند که مسیر پایداری به واسطه سه گام رخ می‌دهد:

(۱) در لحظه سازنده، نخبگان انتخاب‌هایی را انجام می‌دهند که قابلیت تبدیل گفتمان به حقوق، سازمان و قواعد را تعیین می‌کند.

(۲) اگر روش‌شناسی فقهی مسلط قابلیت تولید قواعد انعطاف‌پذیر و سازوکارهای نظارتی (مثلاً تفهیم، مجلس خبرگان یا سازوکارهای بازخوانی فقهی) را داشته باشد، آنگاه نهادهای نوپا شانس

بازتولید می‌یابد؛ (ویلایت فقیه مثال عملی‌ای از این مسیر است (ماوردی، ۱۴۰۹ق: ۷-۵؛ حیدراسد، ۱۳۹۰، ج ۲: ۲۸۷-۲۸۴).

۳) اما حتی وقتی نهادسازی صورت گیرد، عامل تعیین‌کننده نهایی «کنترل یا ادغام ساختار قدرت سخت» (ارتش، بوروکراسی امنیتی) است: اگر ساختار پیشین همچنان توانمند باقی بماند، نهادهای نوپا به راحتی معکوس می‌شوند یا مهار می‌گردند (آبراهامیان، ۱۳۹۶: ۶۵۰-۶۴۹).

#### ۴. شرط‌بندی‌ها و احتیاط‌های تحلیلی

- نباید ادعا کنیم «فقه شیعه ذاتاً برتر است»؛ بلکه باید بگوییم در ایران ۱۳۵۷-۱۳۶۰، یک سنت فقهی و شبکه نهادی وجود داشت که امکان ترجمه گفتمان به نهاد را تسهیل کرد. این امتیاز تاریخی-بستر محور بود، نه لزوماً ذاتی یک مذهب.
  - نقش بازیگران بیرونی (مداخله‌ها، منافع خارجی) و مسائل اقتصادی، هم‌زمان با مکانیزم‌های داخلی عمل می‌کنند و باید به عنوان توضیحات مکمل سنجیده شوند.
- این چارچوب نظری دقیقاً می‌گوید چرا باید سراغ «روش استنباط فقهی» رفت: چون همین روش است که در لحظه سازنده تعیین می‌کند آیا گفتمان مشروعیت قابلیت تبدیل به سازوکارهای عملی و نهادهای باثبات را دارد یا خیر. بر مبنای این منطق، فرضیه پژوهش که می‌گوید «ترکیب فقه حکومتی انعطاف‌پذیر، نهادسازی متمرکز و مدیریت ساختار قدرت سخت منجر به پایداری ایران شد»، اکنون در قالب یک زنجیره علی روشن، آزمون‌پذیر و منسجم قرار دارد.

#### پیشینه پژوهش:

پژوهش‌های مربوط به اخوان المسلمین و نسبت آن با جمهوری اسلامی ایران عمدتاً در دو مسیر اصلی حرکت کرده‌اند: نخست، مطالعاتی که بر اشتراکات و تفاوت‌های ایدئولوژیک و فکری میان اسلام‌گرایی شیعی و سنی تمرکز دارند و دوم، آثاری که این رابطه را در قالب تعاملات سیاسی و راهبردی بررسی می‌کنند. با وجود ارزش تحلیلی این دو دسته، اغلب این پژوهش‌ها به صورت مستقیم به این پرسش نپرداخته‌اند که چرا اسلام‌گرایی در ایران توانست به یک نظم سیاسی نسبتاً پایدار تبدیل شود، اما در مصر، تجربه حکمرانی اخوان المسلمین به فروپاشی سریع انجامید. همین‌جا، مبنای طرح سؤال اصلی مقاله حاضر را شکل می‌دهد.

کتاب The Muslim Brotherhood and Iran: Khomeini-Khamenei نوشته محمد

سید رساس، یکی از مهم‌ترین آثار در بررسی رابطه فکری و سیاسی اخوان المسلمین و جمهوری

اسلامی ایران است. این اثر نشان می‌دهد که اخوان، به‌ویژه در سال‌های نخست پس از انقلاب ۱۳۵۷، انقلاب ایران را الگویی الهام‌بخش برای پروژه اسلام سیاسی خود تلقی می‌کرد و در سطح گفتمانی، قربت‌هایی میان دو تجربه وجود داشت. با این حال، تمرکز کتاب عمدتاً بر گفتار رهبران و واکنش‌های ایدئولوژیک باقی می‌ماند و به این پرسش پاسخ نمی‌دهد که این اشتراکات نظری چگونه در قالب نهادهای سیاسی متفاوت ترجمه شدند. از این منظر، اثر رساس به‌طور ضمنی ضرورت طرح این فرضیه را برجسته می‌کند که شباهت ایدئولوژیک لزوماً به پیامدهای نهادی مشابه منجر نمی‌شود.

#### مجموعه پژوهشی The Brotherhood and Iran: Beyond the Confines of Dogma

and Inside the Game of Politics با عبور از رویکرد صرفاً عقیدتی، بر پویایی‌های سیاسی و زمینه‌ای رابطه اخوان و ایران تمرکز دارد و نشان می‌دهد که این رابطه تابع شرایط منطقه‌ای و محاسبات قدرت بوده است. این مجموعه اگرچه در تبیین تغییر مواضع و رفتارهای سیاسی موفق است، اما فاقد چارچوبی منسجم برای مقایسه تجربه‌های حکمرانی اسلام‌گرایانه است. در نتیجه، پرسش از اینکه تفاوت در طراحی نهادی و مدیریت قدرت چگونه به نتایج متفاوت در ایران و مصر انجامیده، همچنان بی‌پاسخ می‌ماند. همین خلأ تحلیلی، زمینه طرح فرضیه‌ای را فراهم می‌کند مبنی بر اینکه نهادهاسازی و رابطه با ساختار قدرت سخت‌نقشی تعیین‌کننده‌تر از همگرایی یا واگرایی سیاسی کوتاه‌مدت دارند.

در سطح مقالات علمی، مقاله قاسمی، بصیری و یزدانی با تمرکز بر تحول رابطه جمهوری اسلامی ایران و اخوان‌المسلمین، نشان می‌دهد که این رابطه از همسویی راهبردی اولیه به رقابت ایدئولوژیک تغییر یافته است. این مقاله اهمیت سطح دولت-جنبش و دولت-دولت را به‌خوبی برجسته می‌کند، اما تمرکز آن بر سیاست خارجی باعث می‌شود مسئله دولت‌سازی و پایداری نظم سیاسی در داخل کشورها به حاشیه رانده شود. به‌همین دلیل، مقاله حاضر از دل این ادبیات این پرسش را استخراج می‌کند که آیا ناکامی اخوان در مصر بیش از آنکه محصول فشارهای بیرونی باشد، ناشی از ضعف در نهادهاسازی و حل تعارضات درونی قدرت بوده است؟

در مجموع، مرور ادبیات نشان می‌دهد که اگرچه درباره رابطه اخوان‌المسلمین و ایران آثار ارزشمندی وجود دارد، اما پیوند تحلیلی میان سه سطح مشروعیت نظری، نهادهاسازی سیاسی و پیامدهای حکمرانی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. بر همین اساس، سؤال اصلی این پژوهش آن است که چه تفاوت‌هایی در الگوی مشروعیت و نهادهاسازی اسلام‌گرایانه در ایران و مصر وجود داشته

و این تفاوت‌ها چگونه به پیامدهای متفاوت در پایداری یا ناپایداری نظم اسلام‌گرا انجامیده‌اند؟ فرضیه اصلی مقاله بر این مبنا شکل می‌گیرد که موفقیت جمهوری اسلامی ایران در تثبیت نظم سیاسی، در مقایسه با ناکامی دولت اخوان المسلمین در مصر، بیش از آنکه ناشی از شدت بسیج اسلام‌گرایانه یا فشارهای خارجی باشد، حاصل نهاده‌سازی متمرکز مشروعیت، طراحی سازوکارهای حل تعارض و مدیریت رابطه با ساختار قدرت سخت بوده است. مقاله حاضر با اتخاذ رویکردی تطبیقی و با بهره‌گیری از مقایسه ساخت‌یافته و ردیابی فرایند، می‌کوشد این فرضیه را به صورت تجربی و مستند آزمون کند.

### مقایسه تطبیقی ولایت مطلقه فقیه در قبال خلافت اسلامی

هر دو جریان سیاسی اعتقاد دارند که حاکمیت از آن خداست، ولی در مورد نحوه تحقق این حاکمیت، نظرات متفاوتی دارند (زمانی و کریمی والا، ۱۳۹۷: ۱۴۹).

#### نظریه ولایت مطلقه فقیه (الگوی شیعی-ایرانی)

این نظریه توسط امام خمینی مطرح شده و همچنین در قانون اساسی جمهوری اسلامی گنجانده شد که نوعی نظام سیاسی ترکیبی از مقبولیت مردمی و مشروعیت دینی را ایجاد می‌کند. این نظریه از دو پایه اصلی تشکیل شده است:

الف) پایه الهی (مشروعیت الهی):

اصل ولایت برای خداوند متعال است که با نوعی واسطه، به امامان معصوم و همچنین در عصر غیبت، به فقیه جامع الشرایط (ولی فقیه) منتقل می‌شود (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۷۵). بنابر این چارچوب، حق حاکمیت ولی فقیه، نصب از جانب خداوند است و نه یک اعطای مردمی. این حقانیت خداوندی، سازنده چارچوب و ستون اصلی نظام سیاسی ایران است که می‌توان گفت از آسیب‌های ناشی از تغییرات سریع و سلیقه‌ای در رأی عمومی محافظت می‌کند. حاکمیت ولی فقیه، بر اساس نه بر اساس قوانین، بلکه بر اساس ضوابط شریعت محور بوده و ماهیت آن رهبری و امامت است (زمانی و کریمی والا، ۱۳۹۷: ۱۵۲).

ب) پایه مردمی (مقبولیت و تنفیذ):

امام خمینی فرموده اند که هر چند مشروعیت از خداوند است، اما حاکمیت ولی فقیه را نمی‌توان بدون مقبولیت عمومی امکان‌پذیر ساخت. این پذیرش، نه تنها یک ضرورت عملی، بلکه یک

الزام شرعی برای تحقق عینی حکومت اسلامی است (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۱۵۰). نقش مردم در این ساختار عبارت است از:

- تنفیذ و تحقق:

ملت با رأی خود به نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی، نصب الهی ولی فقیه را تنفیذ می‌کنند و همچنین آن را از مرحله نظری به مرحله اجرا و عمل می‌رسانند.

- بسیج و تأسیس:

توانایی امام خمینی در بسیج توده‌های مردم و متصل کردن اراده آن‌ها به رهبری دینی، عامل اصلی در پیدایش و پیروزی انقلاب اسلامی ایران بود.

- نظارت و کارآمدی:

مردم از طریق نهادهای انتخابی نظیر مجلس شورای اسلامی، نهاد ریاست جمهوری و مهم‌تر از همه، مجلس خبرگان رهبری، در فرآیند نظارت بر عملکرد رهبر و تعیین سیاست‌های کلان کشور دخالت می‌کنند (زمانی و کریمی والا، ۱۳۹۷: ۱۶۲).

### نظریه خلافت اسلامی (مدل اخوان المسلمین)

اخوان المسلمین، برخلاف مدل ایرانی شیعی که الگوی ولایت مطلقه فقیه است، خواستار احیای خلافت است که در فقه سنی وجود دارد (موسوی الحسینی، ۱۳۷۵: ۱۱۰). این جنبش اسلامی که توسط شیخ حسن البناء بنیانگذاری و تأسیس شد، تأکید زیادی بر مبنای بازگشت کامل به شریعت اسلامی و پرهیز از تقسیم‌بندی اسلام به حوزه‌ها سیاسی و مذهبی دارد. در نهایت هدف اصلی و غایی اخوان المسلمین مصر، تأسیس حکومت اسلامی بر مبنای خلافت است.

#### الف) حاکمیت مطلق الله:

این اصلی است که در نظریه ولایت مطلقه فقیه و همچنین نظریه خلافت اسلامی اخوان المسلمین بود و همه رهبران اخوان المسلمین مصر نظیر سید قطب و شیخ حسن البناء، بر این اصل تأکید دارند که حاکمیت مطلق فقط از آن خداوند است و هیچ حاکمیت بشری نمی‌تواند در قبال آن قرار بگیرد. آنها می‌گویند که انسان صرفاً مجری و خلیفه شریعت الهی است. مفهوم «جاهلیت مدرن» که سید قطب برای اولین بار آن‌ها مطرح نمود، بر این باور بود که جوامع مدرن و غیراسلامی و حتی آن جوامع اسلامی که بر اساس شریعت الهی اداره نمی‌شوند، در یک دوره جاهلیت به سر می‌برند و

تنها راه نجات، بازگشت به حاکمیت الله است (قطب، ۱۳۹۷: ۱۰۰).

(ب) نقش مردم در مشروعیت (بیعت):

مدل حکمرانی در جمهوری اسلامی ایران بر پیوند مشروعیت الهی و مقبولیت عمومی استوار است؛ بدین معنا که حاکمیت از خداوند سرچشمه می‌گیرد اما تحقق عینی آن به پذیرش مردم وابسته است. در مقابل، در اندیشه خلافت اهل سنت و به‌ویژه دیدگاه اخوان المسلمین، بیعت مردم مبنای اصلی مشروعیت است و نقش الهی حاکم بیشتر در اجرای شریعت معنا می‌یابد. تفاوت میان این دو برداشت، به ایجاد ساختارهای متفاوت نظارتی و میزان انعطاف در حکومت‌داری انجامیده است.

به باور و اعتقاد اهل سنت و همچنین بر مبنای فقه سیاسی اهل سنت، مبنا و اصل انتقال حاکمیت به خلیفه، اجماع و بیعت اهل حل و عقد و در نهایت عموم مردم است. در اندیشه اخوان المسلمین و اهل سنت، حاکمیتی مشروع است که تابع بیعت مردم باشد و همچنین نصب الهی (در معنای شیعی آن) نقشی ندارد (زمانی و کریمی والا، ۱۳۹۷: ۱۵۴).

• نقش مردم در انتخاب:

اینگونه است یا مردم یا نخبگان، خلیفه را انتخاب می‌کنند و بایستی تا زمانی از خلیفه اطاعت نمایند که خلیفه بر اساس شریعت عمل می‌کند.

• محدودیت نقش در حکمرانی:

در نهایت، پس از بیعت مردم با خلیفه، نقش مردم صرفاً به نصیحت و اطاعت محدود می‌شود. خلیفه حاکم هم صرفاً وظیفه دارد که شریعت را اجرا کند. این چارچوب منجر می‌شود که انعطاف‌پذیری نظام سیاسی به شدت کاهش یابد و در نهایت فاقد مکانیسم‌های نهادینه شده برای نظارت مردم (همچون مجلس خبرگان در ایران) باشد. اینجاست که مشکل خلافت آشکار می‌شود، زیرا در زمان‌های بحران و همچنین در این عصر مدرن که دولت، اقتصاد و جامعه پیچیدگی‌های خاص خود را دارند، منجر به ناکارآمدی و کاهش مشروعیت نظام سیاسی خلافت محور می‌شود. به نظر می‌رسد این یکی از دلایل عدم موفقیت اخوان المسلمین در مصر باشد.

نتیجه‌گیری تطبیقی در مشروعیت

تفاوت‌های اساسی میان این دو مدل در سطح ساختار و مشروعیت، به ویژه در موضوع انعطاف‌پذیری فقه این دو آشکار می‌گردد. نظام سیاسی ایران، با تکیه بر نظریه ولایت مطلقه مطلقه، این امکان را برای رهبری فراهم می‌کند که در موارد لزوم و برای حفظ مصالح عالیه نظام اسلامی،

احکام حکومتی صادر کند. این قابلیت، به نظام ایران پویایی و قدرت حل مسائل مدرن (اقتصادی و بین‌المللی) را بخشیده است. اما مدل اخوان المسلمین، که بیشتر بر فقه سستی و صرفاً اجرای احکام ثابت شریعت تأکید دارد، فاقد این مفهوم «ولایت مطلقه» و «مصلحت نظام» به معنای شیعی آن است. در نتیجه، دولت اخوان پس از به قدرت رسیدن، در مواجهه با مسائلی نظیر مدیریت کسری بودجه و معاهدات بین‌المللی، دچار ضعف عملی شده و نتوانست راه حل‌های سریع و کارآمد ارائه دهد. این امر موجب نارضایتی عمومی شد و نشان داد که مدل ولایت فقیه، در ارائه یک ساختار پایدار برای حکومت دینی در عصر جدید، برتری چشمگیری دارد.

#### جدول ۱- مقایسه نظریه ولایت فقیه و نظریه خلافت

| ویژگی               | نظریه ولایت فقیه (ایران)                                | نظریه خلافت (اخوان المسلمین)                          |
|---------------------|---------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------|
| منشا مشروعیت        | الهی (نصب الهی)                                         | مردمی (بیعت و انتخاب)                                 |
| نقش مردم در استمرار | نظارت مستمر از طریق مجلس خبرگان، انتخابات (نقش کارآمدی) | عمدتاً اطاعت و نصیحت؛ نقش محدودتر در ساختارهای نظارتی |
| انعطاف‌پذیری فقهی   | بالا؛ وجود مفهوم فقه حکومتی و مصلحت نظام                | پایین؛ تکیه بر اجرای مطلق شریعت و فقه سستی            |
| عامل بقا/شکست       | استمرار و پایداری                                       | فروپاشی سریع به دلیل ناتوانی در حکمرانی مدرن          |

وقتی این دو نظریه را کنار هم می‌گذاریم، یک نکته جالب به چشم می‌آید: هر دو از یک نقطه شروع می‌کنند (اینکه حاکمیت مال خداست) ولی وقتی می‌رسند به اینکه «خب، حالا این حاکمیت چگونه روی زمین پیاده شود؟»، راه‌هایشان از هم جدا می‌شود.

در مدل ایرانی، یک معماری دو طبقه طراحی شده: طبقه اول می‌گوید ولی فقیه از طرف خدا منصوب است و این اصل تغییرناپذیر است؛ ولی طبقه دوم می‌گوید بدون رأی و پذیرش مردم، این نصب الهی عملاً قابل اجرا نیست. یعنی مردم نه فقط تماشاگرند، بلکه باید بیایند و این نظام را «تفویذ» کنند. این ترکیب باعث شده که نهادهایی مثل مجلس خبرگان شکل بگیرد که مردم بتوانند روی رهبری نظارت داشته باشند.

اما در مدل اخوان، داستان فرق می‌کند. اینجا بیعت مردم خودش منع مشروعیت است، نه اینکه

فقط «تأییدکننده» یک نصب الهی باشد. این به ظاهر مردمی تر به نظر می رسد، ولی یک مشکل دارد: بعد از بیعت، نقش مردم تقریباً تمام می شود. خلیفه می آید و شریعت را اجرا می کند، و مردم هم باید اطاعت کنند و نهایتاً «نصیحت» کنند. هیچ نهاد نظارتی جدی ای پیش بینی نشده که اگر خلیفه از مسیر منحرف شد، مردم بتوانند کاری بکنند.

شاید همین فرق باشد که توضیح می دهد چرا دولت مرسی در مصر انقدر زود فرو پاشید. وقتی بحران های اقتصادی و سیاسی پیش آمد، نه ابزار نهادی برای انعطاف وجود داشت، نه سازوکاری برای بازتعریف رابطه حاکم و مردم. در مقابل، مدل ایرانی حداقل مفهوم «مصلحت نظام» را دارد که در بحران ها اجازه می دهد تصمیمات غیرمعمول گرفته شود.

به زبان ساده تر: در مدل ایرانی، مردم هم در «شروع» نقش دارند و هم در «ادامه»؛ ولی در مدل اخوان، مردم فقط در لحظه بیعت حضور دارند و بعد کنار می روند. این تفاوت، شاید کوچک به نظر برسد، ولی وقتی پای حکمرانی واقعی در دنیای پیچیده امروز وسط می آید، همین تفاوت کوچک سرنوشت ساز می شود.

### تحلیل سازماندهی و پایداری: اقتدار عمودی مرجعیت در برابر شبکه سازی افقی تشکیلاتی

ساختار بسیج در انقلاب اسلامی ایران: اقتدار عمودی و شبکه های سستی (مرجعیت و حوزه)

نیروی محرکه اصلی و پایدار برای بسیج عمومی در ایران، بر پایه اقتدار عمودی رهبری دینی (مرجعیت) استوار بود. امام خمینی با هوشمندی، زیرساخت سستی و عمیقاً ریشه دار جامعه شیعی متشکل از حوزه های علمیه و شبکه گسترده مساجد و حسینیه ها - سرا به عنوان ابزاری برای به حرکت درآوردن توده های مردم به کار گرفت. این نوع بسیج، متمرکز و متکی بر اطاعت دینی بود که به ساختار انقلاب، انعطاف ناپذیری و مقاومت استثنایی در برابر نفوذ رژیم سابق و فشارهای خارجی بخشید. اتکای توده ها به فتوای یک مرجع کارزماتیک، عامل اصلی در ایجاد وحدت رویه و تضمین کننده بقای نهضت در سخت ترین شرایط بود (کریمی والا و زمانی، ۱۳۹۷: ۱۵۰).

#### ساختار بسیج در اخوان المسلمین: مدل تشکیلاتی و شبکه سازی افقی

در مقابل، اخوان المسلمین یک مدل سازمانی سیاسی (تشکیلاتی) را برگزید که گستره نفوذ خود را از طریق شبکه های افقی خدمات اجتماعی، نهادهای آموزشی و سازمان های خیریه توسعه داد (پورسعید، ۱۳۹۰: ۱۹۰). ماهیت سازماندهی اخوان، بیشتر حزب محور بود تا اینکه متکی بر یک

مرجعیت دینی مسلّم و نافذ باشد. با آنکه این مدل در فعالیت‌های مدنی و کسب آرای انتخاباتی کارآمدی بالایی داشت، اما به دلیل فقدان لنگرگاه مذهبی قاطع و کاریزماتیک در رأس، یک ضعف ساختاری حیاتی در آن نهفته بود. در نتیجه، این سازماندهی فاقد نیروی انسجام بخش لازم برای مقاومت در برابر یک سرکوب نظامی همه جانبه بود و در لحظه حساس کودتا، نتوانست توده‌های میلیونی را برای دفاع مؤثر از دولت برکنار شده بسیج نماید.

### تحلیل سیاست خارجی: اصل تقابل مطلق در برابر عملگرایی مشروط

*الگوی تقابل مطلق ایران: خط قرمز/ایدئولوژیک و حفظ هویت انقلابی*

در سیاست خارجی، جمهوری اسلامی ایران بر حفظ هویت انقلابی و استقلال در برابر قدرت‌های مسلط تأکید دارد و تقابل با نظام سلطه را جزئی از ماهیت خویش می‌داند (محمدی، ۱۳۸۶: ۵۵). در سوی دیگر، دولت اخوان المسلمین در دوره محمد مرسی، برای حفظ منافع اقتصادی و پرهیز از انزوای بین‌المللی، سیاستی محتاط‌تر و مبتنی بر گفت و گو و توازن در پیش گرفت. این دو رویکرد متفاوت، بازتاب دو درک متمایز از نسبت دین و سیاست در عرصه جهانی‌اند.

شالوده سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، بر اصل غیرقابل عدول «تقابل مطلق با استکبار جهانی» و «به طور ویژه، ایالات متحده آمریکا» بنا نهاده شده است. این اصل، به‌عنوان یک حدود ساختاری تعیین‌کننده (خط قرمز ایدئولوژیک)، صرفاً یک موضع تاکتیکی نیست، بلکه ریشه در بنیان‌های فکری نظام دارد و به اصلی ثابت و تغییرناپذیر در معادلات منطقه‌ای تبدیل شده است. این تقابل دائمی، در حقیقت، عاملی است که هویت انقلابی نظام را به‌طور مستمر تثبیت کرده و ثبات ایدئولوژیک آن را در برابر جریان‌های لیبرال و غرب‌گرا تضمین می‌کند.

*الگوی تعامل مشروط اخوان‌المسلمین: گرایش به پراگماتیسم سیاسی*

علی‌رغم مواضع تاریخی اخوان‌المسلمین علیه غرب، این جنبش در دوران کوتاه حاکمیت خود، رویکردی مبتنی بر عملگرایی سیاسی (پراگماتیسم) و تعامل مشروط را در پیش گرفت (پورسعید، ۱۳۹۰: ۱۷۵). دولت محمد مرسی آگاهانه از اتخاذ تصمیمات رادیکال نظیر قطع ناگهانی روابط با آمریکا و اسرائیل و برهم زدن معاهدات بین‌المللی خودداری کرد. اولویت، حفظ منافع اقتصادی حیاتی مصر (از جمله کمک‌های مالی غرب) و جلوگیری از درگیری پرهزینه با قدرت‌های جهانی بود. این گرایش به رئال پلیتیک، تفاوت ماهوی میان رادیکالیسم انقلابی بدون قید و شرط

ایران و اسلام‌گرایی تشکیلاتی-محاسبه‌گر اخوان را نشان داد. با این حال، شایان ذکر است که همین موضع معتدل و سازش‌گرانه نیز توانست مانع از کودتای نظامی شود که از حمایت تلویحی بلوک غرب و دولت‌های منطقه‌ای رقیب سنی برخوردار بود.

یکی از سؤال‌هایی که همیشه ذهن پژوهشگران را درگیر کرده این است که چرا انقلاب ایران توانست پابرجا بماند، ولی دولت اخوان‌المسلمین در مصر با آن همه پایگاه اجتماعی، ظرف یک سال فروپاشید؟ بخشی از پاسخ را باید در دو حوزه جستجو کرد: نخست، نوع سازماندهی و ساختار بسیج؛ و دوم، منطق سیاست خارجی. ماین دو حوزه، در ظاهر مستقل به نظر می‌رسند، ولی در عمل به هم گره خورده‌اند و سرنوشت هر دو جنبش را رقم زده‌اند.

در ایران، امام خمینی از یک زیرساخت آماده و تاریخی بهره برد که قرن‌ها در بافت جامعه شیعی ریشه دوانده بود. حوزه‌های علمیه، مساجد، هیئت‌ها و حسینیه‌ها شبکه‌ای بودند که مردم از قبل به آن اعتماد داشتند و با آن زندگی می‌کردند. وقتی یک مرجع تقلید با اقتدار دینی می‌گفت «باید»، این «باید» برای میلیون‌ها نفر معنای شرعی و وجدانی داشت. این همان چیزی است که می‌توان «اقتدار عمودی» نامید: یک رأس مشخص که فرمان می‌دهد و یک بدنه گسترده که اطاعت می‌کند نه از سر ترس، بلکه از سر ایمان. این ساختار، در لحظات بحرانی قدرت عجیبی داشت. وقتی رژیم پهلوی فشار می‌آورد، وقتی تهدید نظامی وجود داشت، وقتی تحریم‌ها شروع شد، همین اتصال عمودی بود که نگذاشت نهضت از هم پاشد. مردم می‌دانستند به چه کسی نگاه کنند و چه کسی تکلیفشان را روشن می‌کند.

اما اخوان‌المسلمین داستان متفاوتی داشت. ماین جنبش، یک تشکیلات حزبی-اجتماعی بود که از طریق خدمات رفاهی، مدارس، درمانگاه‌ها و خیریه‌ها نفوذ پیدا کرده بود. شبکه‌سازی افقی آن‌ها در جلب آرای انتخاباتی و فعالیت‌های مدنی بسیار مؤثر بود. ولی یک چیز نداشت: یک مرجعیت دینی غیرقابل چالش در رأس. رهبران اخوان، هرچند محترم بودند، اما «مرجع تقلید» نبودند. کسی فتوای آن‌ها را واجب‌الاطاعه نمی‌دانست.

نتیجه چه شد؟ وقتی ارتش مصر کودتا کرد و سرکوب شروع شد، اخوان نتوانست آن بسیج میلیونی را که برای دفاع از دولت منتخب لازم بود، سازمان دهد. مردم حامی اخوان، پراکنده بودند و فاقد آن انسجام عمیقی که از یک اقتدار دینی متمرکز برمی‌خیزد. شبکه افقی، در شرایط عادی خوب کار می‌کند، ولی در بحران‌های وجودی، بدون یک لنگرگاه عمودی، شکننده است.

در حوزه سیاست خارجی هم همین تفاوت ساختاری خودش را نشان می‌دهد. جمهوری اسلامی از همان ابتدا، «تقابل با استکبار» را نه یک تاکتیک، بلکه بخشی از هویت خود تعریف کرد. این موضع، هرچند هزینه‌هایی داشت، اما یک کارکرد مهم هم داشت: هویت انقلابی نظام را مدام بازتولید می‌کرد و نمی‌گذاشت نظام در روزمرگی حل شود. وقتی «دشمن» همیشه هست، «خودی» هم همیشه معنا دارد.

اخوان‌المسلمین اما رویکرد دیگری در پیش گرفت. دولت مرسی، برخلاف شعارهای تاریخی اخوان، سعی کرد با غرب کنار بیاید. کمک‌های مالی صندوق بین‌المللی پول را دنبال کرد، معاهدات با اسرائیل را حفظ کرد و تلاش کرد تصویری «معتدل» از خود نشان دهد. این عمل‌گرایی، شاید از نظر اقتصادی منطقی بود، ولی دو مشکل ایجاد کرد: اول، بخشی از پایگاه ایدئولوژیک خود اخوان را ناامید کرد؛ دوم، نتوانست اعتماد غرب و رقبای منطقه‌ای را هم جلب کند. در نهایت، نه آن‌قدر انقلابی بود که پایگاه داخلی‌اش را نگه دارد، نه آن‌قدر سازشکار که حمایت خارجی کسب کند. نکته تلخ ماجرا این است که همین موضع میانه، مانع کودتا نشد. ارتش مصر، با چراغ سبز عربستان، امارات و سکوت غرب، دولت منتخب را برکنار کرد. گویا در سیاست خاورمیانه، گاهی نه رادیکالیسم و نه اعتدال هیچ‌کدام تضمینی برای بقا نیست آنچه تعیین‌کننده است، ساختار قدرت داخلی و توان مقاومت در برابر ضربه است.

اگر بخواهیم این دو تجربه را کنار هم بگذاریم، یک درس روشن بیرون می‌آید: موفقیت یک جنبش اسلامی در تثبیت قدرت، فقط به ایدئولوژی و حتی حمایت مردمی بستگی ندارد. ساختار سازماندهی یعنی اینکه بسیج چگونه سازمان یافته و اقتدار از کجا می‌آید و منطق سیاست خارجی یعنی اینکه جنبش چگونه خود را در نظم جهانی تعریف می‌کند نقش تعیین‌کننده‌ای در بقا یا شکست دارند. ایران توانست از هر دو آزمون سربلند بیرون بیاید؛ اخوان نتوانست. و شاید همین تفاوت، بیش از هر چیز دیگری، سرنوشت متفاوت این دو تجربه را توضیح دهد.

### انقلاب اسلامی ایران؛ گشایش فرصت سیاسی منطقه‌ای

انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ فقط سقوط یک سلطنت نبود؛ معادلات قدرت در خاورمیانه را هم به هم زد و روایت سکولار از سیاست را به چالش کشید. به این ترتیب، نقش دین دوباره به عرصه عمومی برگشت و برای جنبش‌های اسلامی عربی، به‌ویژه اخوان‌المسلمین، الهام‌بخش شد (یزدانی و ابراهیمی، ۱۳۹۰: ۸). دو عامل در نفوذ این گفتمان برجسته بود: نخست، تجربه موفق «مقاومت

مردمی» که نشان داد اتکای هم‌زمان به ایمان دینی و حضور توده‌ای می‌تواند رژیم‌های متکی به غرب را تحت فشار بگذارد و به اسلام‌گرایان اعتماد به نفس بدهد (محمدی، ۱۳۸۶: ۶۲). دوم، رهبری کاریزماتیک امام خمینی با مواضع ضدسلطه و تاکید بر وحدت امت که الگوی تازه‌ای از رهبری دینی-سیاسی پیش چشم جریان‌های عربی گذاشت و اخوان را به پیوند دادن آموزه‌های دینی با کنش سیاسی تشویق کرد (اسماعیلی، ۱۳۹۸: ۱۵).

در سطح منطقه‌ای هم شکافی در نظم قدیم ایجاد شد و اخوان در مصر مجال بیشتری برای طرح سیاسی پیدا کرد و در چارچوب «بیداری اسلامی» نقش تازه‌ای برای خود تعریف نمود (پورسعید، ۱۳۹۰: ۱۶۵). اما حاکمان مصر و بازیگران بین‌المللی از تجربه ایران آموختند: در ایران ارتش سلطنتی فروپاشید، ولی در مصر ارتش خود را نگه داشت و نماد ثبات ماند؛ همین تفاوت سبب شد اسلام‌گرایان نتوانند بر کل ساخت قدرت مسلط شوند و در نهایت با مداخله ارتش کنار گذاشته شدند (اسماعیلی، ۱۳۹۸: ۱۷۸).

مقایسه دو مسیر نشان می‌دهد با وجود اشتراک‌های ایدئولوژیک، اختلاف در ساختار قدرت و رهبری، سرنوشت‌ها را از هم جدا کرد. در ایران، بحران مشروعیت و نبود انسجام فکری ارتش، راه را برای نهادهای مردمی باز کرد؛ در مصر، ارتش با حفظ شبکه‌های سیاسی و اقتصادی ستون اصلی قدرت ماند. افزون بر این، رهبری واحد و کاریزماتیک در ایران موجب تداوم حرکت شد، در حالی‌که در مصر، محمد مرسی با وجود رای مردمی، از اقتدار معنوی و سازمانی لازم برای عبور از بحران‌ها بی‌بهره بود (اسماعیلی، ۱۳۹۸: ۱۸۵). در حوزه اجتماعی-اقتصادی نیز دولت اخوان در مدت کوتاه نتوانست پاسخگوی مطالبات باشد و تفسیر سخت‌گیرانه از شریعت و ناسازگاری با الزامات حکمرانی مدرن، حمایت بخشی از جامعه و نخبگان سکولار را فرسود؛ در مقابل، جمهوری اسلامی با تکیه بر فقه حکومتی و انعطاف نهادی، الگوی پایداری ارائه کرد.

به نظر می‌رسد روایت بالا یک واقعیت مهم را پررنگ می‌کند: ساختار قدرت، بیش از شعارها تعیین‌کننده است. انقلاب ایران در لحظه‌ای رخ داد که ارتش از نظر مشروعیت و انسجام ضربه خورده بود و شبکه‌های مردمی-مذهبی بسیج شده بودند؛ این ترکیب به انتقال قدرت کمک کرد. در مصر اما «دولت عمیق» و ارتش منسجم باقی ماند و حتی وقتی اخوان انتخابات را برد، ابزارهای اصلی حکمرانی (رسانه، بوروکراسی، امنیت) در دستشان نبود. این یعنی پیروزی صندوق رأی بدون ظرفیت اجرایی کافی، خیلی زود شکننده می‌شود.

ولی نباید همه ضعف‌ها را فقط به «سخت‌گیری شرعی» نسبت داد. بخشی از ناکامی اخوان، به کمبود ائتلاف‌سازی با نیروهای غیراسلام‌گرا و ناتوانی در مدیریت اقتصاد کوتاه‌مدت برمی‌گردد. وقتی تورم، بیکاری و خدمات عمومی بهبود پیدا نمی‌کند، پشتوانه اجتماعی ذوب می‌شود. در ایران پس از انقلاب، هرچند مشکلات زیاد بود، اما شبکه‌های بسیج اجتماعی، نهادهای جدید و حتی تجربه جنگ، نوعی انسجام و هویت مشترک ساخت که در مصر شکل نگرفت.

یک نکته دیگر هم هست: رهبر کاریزماتیک در بحران‌ها نقش ضربه گیر دارد. محمد مرسی این پشتوانه را نداشت و اختلافات درون‌جریانی هم کار را سخت‌تر کرد. از این منظر، اگر روزی جنبش‌های اسلام‌گرا دوباره فرصت بیابند، شاید راه کم‌هزینه‌تر این باشد: گام‌های تدریجی به سمت اصلاحات، ساختن ائتلاف‌های گسترده، تمرکز بر کارآمدی اقتصادی فوری (نان، برق، امنیت شهری)، و پرهیز از قطبی‌سازی فرقه‌ای. همچنین، دو سطح متفاوت باید رعایت شود: سطح امت (گفت‌وگوی فکری، همکاری اجتماعی) و سطح دولت (رقابت و منافع ملی). جمع این دو می‌تواند اصطکاک را پایین بیاورد و سرمایه اجتماعی را حفظ کند اگر اتحاد رسمی ممکن نباشد. از نظر من، این رویکرد واقع‌بینانه‌تر و پایدارتر است.

### نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که تفاوت در الگوی مشروعیت و نحوه نهادسازی، نقشی تعیین‌کننده در سرنوشت دولت‌های برآمده از انقلاب اسلامی ایران و خیزش اخوان‌المسلمین در مصر ایفا کرده است. مقایسه تطبیقی دو تجربه، به‌روشنی آشکار می‌سازد که اگرچه هر دو پروژه سیاسی از بسیج اسلام سیاسی و مخالفت با نظم پیشین تغذیه می‌کردند، اما تمایز در مبانی نظری مشروعیت، طراحی نهادی و نسبت دولت جدید با ساختارهای قدرت سخت، به پیامدهای کاملاً متفاوتی انجامید. در تجربه ایران، ترکیب مشروعیت الهی با سازوکارهای متکثر مقبولیت مردمی، زمینه شکل‌گیری الگویی از نهادسازی را فراهم آورد که توانست در بزنگاه‌های نخست پس از انقلاب، انسجام نسبی نظم سیاسی جدید را تضمین کند. در چارچوب نظری ولایت فقیه، اگرچه منبع نهایی مشروعیت به نصب و نیابت الهی ارجاع داده می‌شود، اما این مشروعیت از طریق مفاهیمی چون بیعت، همه‌پرسی، انتخابات و مشارکت عمومی در نهادهای انقلابی، به سطح مقبولیت اجتماعی پیوند می‌خورد. همین پیوند، امکان نهادمند شدن تصمیم‌های سیاسی در قالب ساختارهایی نسبتاً پایدار را فراهم ساخت و موجب شد تصمیم‌های اتخاذشده در «لحظه سازنده» نخستین سال‌های پس از

انقلاب، به سرعت سرشتی نهادی پیدا کنند.

در مقابل، در تجربه مصر، اندیشه سیاسی اخوان المسلمین بیش از آنکه به طراحی نهادی دولت بیندیشد، بر منطق بیعت و پیوند اخلاقی-ایدئولوژیک میان رهبر و امت تکیه داشت. این منطق، هرچند در سطح بسیج اجتماعی کارآمد بود، اما در مواجهه با الزامات دولت مدرن، به‌ویژه در شرایط گذار پس از فروپاشی نظم پیشین، با محدودیت‌های جدی روبه‌رو شد. فقدان سازوکارهای نهادی تثبیت‌شده برای حل تعارض، نظارت بر قدرت و تصمیم‌گیری در شرایط بحرانی، موجب شد دولت مرسی در برابر فشارهای فزاینده سیاسی، اقتصادی و امنیتی، از ظرفیت لازم برای مدیریت بحران برخوردار نباشد.

از منظر نهادگرایی تاریخی، این تفاوت‌ها را می‌توان در قالب «خط سیرهای نهادی» متفاوت تحلیل کرد. در ایران، تصمیم‌های اتخاذشده در فاصله بهمن ۱۳۵۷ تا اوایل دهه ۱۳۶۰، به‌عنوان یک «لحظه سازنده»، مسیری را تثبیت کرد که بازگشت از آن‌ها به تدریج پرهزینه و دشوار شد. این مسیر نهادی، با اتکا به ترکیب مشروعیت الهی و مشارکت توده‌ای، به تقویت ظرفیت دولت در حوزه‌هایی چون کنترل ابزار قهر، سامان‌دهی بوروکراسی و مدیریت تعارض‌های سیاسی انجامید. در مصر، در مقابل، دوره ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳ را می‌توان لحظه‌ای حساس دانست که در آن، تصمیم‌های سیاسی اخوان نه تنها به تثبیت مسیر نهادی منجر نشد، بلکه به دلیل تعارض با ساختارهای ریشه‌دار قدرت، به‌ویژه ارتش و دولت عمیق، عملاً مسیرهای جایگزین را به زیان دولت منتخب فعال کرد.

بررسی رابطه دولت‌های نوظهور با ساختار قدرت سخت نیز این تفاوت را برجسته‌تر می‌کند. در ایران، تغییرات گسترده در نیروهای نظامی و امنیتی، همراه با ایجاد نهادهای جدید و همسو با نظم انقلابی، امکان اعمال کنترل نسبی دولت جدید بر ابزار قهر را فراهم ساخت. در مصر، اما ارتش نه تنها دچار دگرگونی نهادی نشد، بلکه به‌عنوان بازیگری مستقل و مسلط، توانست از شکاف‌های سیاسی و اجتماعی برای بازپس‌گیری قدرت استفاده کند. این تفاوت، نشان می‌دهد که حتی مشروعیت انتخاباتی، در غیاب کنترل نهادی بر قدرت سخت، برای تداوم دولت کافی نیست.

در حوزه ائتلاف‌سازی و مدیریت شکاف‌های اجتماعی نیز، الگوهای متفاوتی مشاهده می‌شود. در ایران، هرچند تعارض‌ها و رقابت‌های درون‌انقلابی وجود داشت، اما چارچوب نهادی برآمده از انقلاب امکان حذف، ادغام یا مهار تدریجی نیروهای رقیب را فراهم آورد. در مصر، اخوان المسلمین نه تنها در ایجاد ائتلاف‌های پایدار با نیروهای غیرهمسو ناکام ماند، بلکه در تدوین اسناد قانونی و رفتار

سیاسی نیز نتوانست نشانه‌های معناداری از مصالحه و انعطاف نهادی بروز دهد؛ امری که به تشدید قطبی‌سازی سیاسی و فرسایش پایگاه اجتماعی دولت انجامید.

بر این اساس، فرضیه پژوهش مبنی بر اینکه «ترکیب مشروعیت الهی با مقبولیت مردمی، در صورت ترجمه نهادی و همراهی با کنترل ساختار قدرت سخت، می‌تواند به پایداری بیشتر دولت انقلابی بینجامد»، در مجموع تأیید می‌شود؛ با این تأکید که این نتیجه، مشروط به بستر تاریخی، ساختار اجتماعی و توازن نیروهای سیاسی هر مورد است. تجربه مصر نشان می‌دهد که حتی در صورت برخورداری از مشروعیت انتخاباتی و بسیج اجتماعی، فقدان نهادسازی منسجم و ناتوانی در مهار نیروهای مسلط، می‌تواند مسیر دولت‌سازی را مسدود کند.

در نهایت، این پژوهش استدلال می‌کند که تفاوت پیامدهای دو تجربه ایران و مصر را نمی‌توان به یک عامل واحد فروکاست. بلکه باید آن را حاصل برهم‌کنش پیچیده مبانی نظری مشروعیت، تصمیم‌های نهادی در لحظه‌های سازنده، نسبت دولت با نیروهای اجتماعی و ساختارهای قدرت سخت دانست. از این منظر، نهادگرایی تاریخی امکان می‌دهد تا این تفاوت‌ها نه به صورت داوری هنجاری، بلکه در قالب مسیرهای نهادی متمایز و پیامدهای تاریخی آن‌ها فهم و تبیین شوند.

## منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۶). ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، چاپ بیست و پنجم، تهران: نشر نی.
- اسکاچ پل، تدا (۱۳۷۶). دولت ها و انقلاب های اجتماعی، ترجمه مجید روئیت تن، تهران: نشر سروش.
- اسماعیلی، حسین (۱۳۹۸). بیداری اسلامی در مصر و تأثیرپذیری آن از انقلاب اسلامی ایران، پژوهش های انقلاب اسلامی، ۸ (۳۱)، ۷-۲۲.
- امام خمینی، سید روح الله موسوی (۱۴۲۱ق). کتاب البیع، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- امام خمینی، سید روح الله موسوی (۱۳۷۲). صحیفه امام خمینی، تهران: مرکز نشر آثار امام خمینی.
- امام خمینی، سید روح الله موسوی (۱۳۷۹). ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ایزدی، سید سجاد (۱۳۹۲). نقد نگرش های حداقلی در فقه سیاسی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- پورسعید، فرزاد (۱۳۹۰). بررسی مقایسه ای انقلاب اسلامی ایران و انقلاب ۲۵ ژانویه مصر، مطالعات راهبردی، ۱۴ (۵۲)، ۱۵۹-۱۹۸.
- حیدر، اسد (۱۳۹۰). امام صادق و مذاهب اهل سنت، سید محمدحسین حیدر اسد، جلد دوم، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
- قاسمی، مصطفی؛ بصیری، محمدعلی؛ یزدانی، عنایت الله (۱۳۹۹). روابط جمهوری اسلامی با اخوان المسلمین از همسویی استراتژیک تا رقابت ایدئولوژیک، پژوهش های راهبردی سیاست، ۹ (۳۲)، ۳۵-۶۶.
- قطب، سید (۱۳۹۷). نشانه های راه، ترجمه محمود محمودی، تهران: نشر احسان.
- کریمی والا، محمدرضا و زمانی، محمد مهدی (۱۳۹۷). جایگاه سیاسی مردم در نظریه ولایت مطلقه فقیه در اندیشه امام خمینی و نظریه خلافت در اندیشه اخوان المسلمین مصر، مطالعات انقلاب اسلامی، ۱۵ (۵۴)، ۱۴۷-۱۶۴.
- ماوردی، علی ابن محمد (۱۴۰۹ق). الأحکام السلطانیة، کویت: مکتبه دار ابن قتیبه.
- محمدی، منوچهر (۱۳۹۶). بازتاب جهانی انقلاب اسلامی، چاپ ششم، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم.

یزدانی، عنایت‌الله و ابراهیمی، طالب (۱۳۹۰). بازتاب انقلاب اسلامی بر جنبش اخوان المسلمین سوریه،

پژوهش‌نامه مطالعات راهبردی و بین‌المللی، ۱(۴)، ۵-۳۲.

Skocpol, Tand Pierson P. (2002). "Historical Institutionalism in Contemporary Political Science", Political Science: State of the Discipline, IraKatznelson, Helen V. Milner, Eds., New York, W.W. Norton.